

درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود در بوته نقد

محسن رحمتی*

چکیده

نوشتار حاضر جایگاه تبیینی و تفسیری کتاب *درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود*؛ در سده‌های نخستین اسلامی را از دو منظر ایجابی و سلبی نقد می‌کند. ماوراءالنهر، شرقی‌ترین ایالت جهان ایرانی و اسلامی، طی قرن‌های نخستین اسلامی پیوندهای تنگاتنگ فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی انکارناپذیری با دیگر نواحی جهان اسلام داشته است و در عین حال، حدود و ویژگی‌های جغرافیایی آن تاکنون چندان شناخته شده نیست. کتاب یادشده، که کتاب درسی معرفی شده برای دانشجویان رشته تاریخ است، به‌نوعی سرآغاز جریان جدید در پژوهش‌های فرارودشناسی است. اهمیت موضوع و پردازش متفاوت مطلب از نکات ممتاز کتاب است، ولی ابهام در مسئله، ناهماهنگی عنوان و محتوا، بهره‌نبردن از همه منابع اصلی، تدقیق‌ناداشتن و توجه‌نکردن در استفاده از تحقیقات جدید، رعایت‌نکردن موازین علمی در تدوین کتاب، اغلاط محتوایی و ویرایشی در متن از نارسایی‌های این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: ایران فرهنگی، ترکستان شرقی، جغرافیای تاریخی، فرارود.

۱. مقدمه

نقشی که ماوراءالنهر، بخشی از قلمرو فرهنگی ایران، در تجدید حیات علمی-ادبی ایران در قرن سوم و چهارم هجری ایفا کرد، بازکاوی تحولات آن را برای پژوهش‌گران ضرورت می‌بخشد. بدیهی است که فهم تحولات تاریخی هر منطقه بدون شناخت درست از شرایط جغرافیایی آن میسر نخواهد بود. بنابراین، انتشارت سمت کتابی را با عنوان

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، Mohsenrahmati۴۵@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۰۱

درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود؛ در سده‌های نخستین اسلامی را به‌منظور منبع اصلی درس «جغرافیای تاریخی ایران» منتشر کرده است. با توجه به جدایی حاکمیت سیاسی ماوراءالنهر از ایران در چهار قرن اخیر، تاریخ آن منطقه نیز در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و جغرافیایی آن در ایران ناشناخته مانده و به‌رغم تلاش‌های زیادی که برای بازشناسی پیوندهای تاریخی و فرهنگی فرارود با ایران انجام گرفته، هنوز درباره جغرافیای تاریخی آن ناحیه، به‌جز ترجمه آثار برخی مستشرقان، هیچ کتابی به زبان فارسی تألیف نشده بود. کتاب حاضر نخستین پژوهش از محقق ایرانی در این زمینه است.

۲. مزایای کتاب

از ویژگی‌های کتاب یادشده آن است که فرارود را بخشی از ایران دانسته و با تأکید بر یگانگی فرهنگی میان این دو ناحیه، موضوع کتاب را به بررسی جغرافیای تاریخی یکی از نواحی ایران تبدیل کرده است. دومین ویژگی، جامعیت بحث و تفکیک موضوعی آن است. تا پیش از این، شرح و توصیف جغرافیای تاریخی را شهر به شهر می‌نوشتند و زیر عنوان هر شهر تمام مسائل مربوط به شهرسازی، فرهنگ، جمعیت، اقتصاد، و هر مؤلفه مرتبط با آن را می‌نوشتند، اما در این کتاب با تفکیک موضوعی به هر یک از این موارد یک فصل اختصاص داده شده و در شرح نواحی شمال و شرق سیحون، به معرفی ایلات ترک آن‌جا پرداخته است. سومین ویژگی این‌که در حجمی متناسب به همه موضوعات مربوط پرداخته و هم‌چنین تصاویری با کیفیت مناسب از آثار تاریخی فرارود تهیه شده و در پایان کتاب چاپ شده است.

مطالعه متن کتاب برخی کاستی‌ها را نیز در آن نشان می‌دهد که شرح آن به ترتیب خواهد آمد.

۳. کاستی‌های شکلی و ظاهری

نوشتن آثار پژوهشی اسلوب خاص دارد که نویسنده باید با دقت این موارد را رعایت کند، اما در متن کتاب حاضر از چند جهت از اسلوب علمی فاصله گرفته است که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱.۳ تکرار مطالب

از معیارهای علمی پرهیز از تکرار است که در این کتاب رعایت نشده و در بسیاری صفحات از جمله ۱۳، ۲۰، ۲۳، ۳۳، ۳۵-۴۰، ۴۵، ۵۴-۶۱، ۷۰، ۹۷، ۹۵، ۱۰۵، ۱۳۸، ۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۶، ۲۱۹-۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۱-۲۴۲ می توان مشاهده کرد. این تکرار به حدی می رسد که توصیف های مشابه از یک ماجرا را هفت بار از قول جغرافی نویسان متعدد تکرار می کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۴-۲۸۵).

۲.۳ فقدان یک دستی در ارجاعات

در پژوهش مرسوم است که نخستین بار مشخصات کامل کتاب شناختی منبع مورداستناد نقل شود و در موارد بعدی فقط اسم اشهر نویسنده را ذکر کنند. مؤلف این قاعده را مهمل گذاشته و همین از چند جهت باعث آشفتگی در ارجاع دهی این کتاب شده است؛ نخست این که برخی منابع چندبار به صورت متوالی یا متناوب با مشخصات کامل آورده شده است؛ مانند ابن حوقل، جیهانی، اصطخری، و حدود العالم (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶-۷، ۱۴-۱۶). دوم، برای بسیاری از منابع هم چون بلاذری، علی، شعبان، گیب، خطیب (همان: ۷۴-۷۶، ۸۰، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۷۷) مشخصات کتاب شناختی را ثبت نمی کند، ولی در ارجاعات بعدی (گاهی بعد از چهل بار ارجاع) کتاب شناختی کامل برخی از آن ها را ارائه می دهد؛ مثلاً فرای، دیاکونوف، فولتس، و فرامکین (همان: ۲۷۱-۲۷۳).

سوم، گاهی به نام کتاب ارجاع می دهد (همان: ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۲، ۲۱۶) و گاهی منبعی را یک بار با نام کتاب و یک بار با نام مؤلف ذکر می کند (برای نمونه، بنگرید به همان: ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۸، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۸). هم چنین، در ارجاع به کتاب مطالعات سغلی، بارها به نام کتاب ارجاع داده (همان: ۷۶، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۳)، ولی یک باره تغییر رویه داده و به نام مؤلف آن، یعنی آذربی (همان: ۱۹۶، پانوش ۲) و مجدداً در زیرنویس بعدی به نام کتاب ارجاع می دهد (همان: ۲۹۴، پانوش ۱)، ولی در فهرست منابع، نویسنده آن را بدرالزمان قریب معرفی می کند (همان: ۳۱۴). چهارم، در ارجاع متوالی به یک منبع در برخی موارد آن را مغفول گذاشته است (همان: ۶۳، ۹۳). در جایی (همان: ۱۰۳، پانوش ۶)؛ نیز به ابن حوقل ارجاع داده و در پانوش بعدی «همان، حوقل، ص ۲۰۲» آورده است.

پنجم، بی نظمی در ارجاع به مقالات است، درحالی که در مواردی شیوه متداول در ارجاع دهی به مجلات را رعایت می کند (برای نمونه، بنگرید به همان: ۱۲۸، ۲۹۲)، در

برخی موارد به این شیوه عمل نمی‌کند (همان: ۷۹، پانوش ۷: ۱۷۵، پانوش ۳). هم‌چنین، در ارجاع به تاریخ ایران کمبریج (همان: ۱۲۱، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۹۶)، تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی (همان: ۱۱، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۵۷-۱۶۱)، و مقالات دایرةالمعارف (همان: ۹۹، پانوش ۶)، به گونه‌ای ناهمگون عمل می‌کند. ششم، بی‌نظمی‌هایی که در ذکر صفحات ارجاع داده شده دیده می‌شود، چنان‌که در صفحه ۷۱ (پانوش ۲ و ۷) به حدود العالم صفحه ۱۷۵ تا ۲۷۷ و در پانوش ۳ به صفحه ۱۵۷-۲۷۷ استناد کرده است؛ این بدان معناست که افراد برای یافتن اطلاعات مورداستناد باید به ۱۰۲ یا ۱۲۲ صفحه از حدود العالم مراجعه کنند. هم‌چنین، به دو صفحه متفاوت از یک منبع استناد کرده و به این شکل عجیب ارجاع می‌دهد: بهزادی، ص ۹۱، ص ۷۲ (همان: ۱۲۱، پانوش ۷ و ۸). از آن‌جا که دو اثر بهزادی مورداستفاده مؤلف بوده است، معلوم نیست که این ارجاعات به کدام اثر وی است. این بی‌توجهی به قاعده معمول استناد در آن‌جا به اوج می‌رسد که فقط به نام نویسنده و ناشر بسنده کرده و از ذکر نام اثر و دیگر مشخصات منبع‌شناختی و حتی ذکر صفحه موردارجاع طفره می‌رود (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۷، پانوش ۱؛ ۱۷۰، پانوش ۲). هم‌چنین، در جاهای دیگر، کتاب‌شناختی را بدون سال نشر و بدون ذکر صفحه ذکر کرده است (همان: ۱۲۶، پانوش ۳؛ ۱۲۷، پانوش ۱).

۳.۳ ارجاعات ناصحیح

دیگر کاستی ثبت ناصحیح صفحات موردارجاع است یا این‌که مطلبی را از منبعی نقل کرده و به منبع دیگری ارجاع می‌دهد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۳، پانوش ۴؛ ۸۱، ۱۸۳، پانوش ۱؛ ۲۷۸، ۲۸۹).

۴.۳ ذکر نکردن مشخصات منابع

در اثری پژوهشی، فقط مشخصات منابعی که در متن کتاب به آن‌ها ارجاع داده شده باید در فهرست منابع ذکر شود. مؤلف کم‌ترین توجهی بدان نکرده است، چنان‌که در پانوش‌ها فقط به حدود ۷۷ اثر ارجاع داده، ولی در فهرست منابع، مشخصات کتاب‌شناختی حدود ۳۰۰ منبع را درج کرده و با این حساب، فقط از ۲۵ درصد منابع استفاده کرده‌اند. از سوی دیگر، نه مورد از ۷۷ اثری که در پانوش‌ها به آن‌ها ارجاع شده در فهرست پایانی درج نشده‌اند: هم‌چون رودکی، علی، شعبان، خطیبی، زرین‌کوب، بازورث، هرودوت،

کفالایا (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۳۲، ۷۳-۷۵، ۹۹، ۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۴۳-۲۰۵، ۲۰۶). از آنجا که کتاب شناختی این منابع را در هیچ جا نیاورده، گمان برده می شود که مؤلف فقط با رونویسی از منابع دیگر این ارجاعات را آورده است.

هم چنین، با عملکرد ناهمسان، قاعده معمول در ترتیب الفبایی در فهرست منابع پایانی رعایت نشده است (همان: ۳۰۵-۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۹). در مواردی نیز از یک اثر استفاده کرده، ولی در فهرست پایانی مشخصات کتاب شناختی چند چاپ از همان اثر را آورده و معلوم نمی کند که از کدام یک بهره برده است. مثل نرشخی، کولسنیکف، و کاشغری (همان: ۳۱۵، ۳۱۸). این آشفتگی زمانی به اوج می رسد که مؤلف در زیرنویس به یک کتاب ارجاع می دهد و در فهرست پایانی مشخصات آن کتاب را ننوشته یا مغایر نوشته است (همان: ۷۹-۸۰، ۱۷۷، ۱۹۶، پانوشت ۵؛ ۱۷۰، ۲۳۱، ۳۱۴، پانوشت ۳؛ در مورد بهزادی و گلدزیهر، مطالعات سغدی، شاهنامه چاپ مسکو).

۵.۳ اغلاط دستوری و نگارشی

یکی دیگر از کاستی های کتاب اغلاط ویرایشی در متن کتاب است که از آن جمله استفاده نامناسب و نابه جا از علامت نگارشی ویرگول «،» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۹۷، ۱۰۰، ۲۷۸)، ناهماهنگی بین آغاز و انجام برخی جملات و نامتناسب بودن فاعل و فعل (همان: ۹۱، ۵۰، ۴۰، ۱۰۷، ۱۶۴)، اعراب گذاری یا ثبت نادرست نام ایلات ترک قرقلق (همان: ۶۲، ۶۵-۶۶، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۸۶، ۲۸۸)، تُرگش (همان: ۷۲)، یغما (همان: ۶۸) و کنجینه (همان: ۶۳، ۷۲) است. علاوه بر این، اغلاط تایی متعددی در کتاب است که ضمن اشاره به برخی از آن ها، شکل صحیح آن را در مقابل آن درج می کنیم: حوزه (= حوضه)، غور (= غوز یا غز)، شکینه (= شقینه)، ایس کوک (= ایسی کول)، توز کوک (= توز کول)، تغز (= تغزغز)، دیه نوا (= دینه نو، دهنو)، دریای روی (= دریای روم)، حکیمی (= حاکمی)، کنجینه (= کنجینه)، گریتن (= گریستن)، محرم (= محترم)، تفضیل (= تفصیل)، جز (= جزء) (برای مراجعه به این موارد، بنگرید به همان: ۱۳، ۱۶، ۳۰، ۳۴، ۲۹، ۴۲، ۴۶، ۶۳، ۶۹، ۷۰-۷۱، ۷۳، ۱۲۵، پانوشت ۳، ۱۳۲، ۲۴۸، ۲۵۴).

۶.۳ تأثیرپذیری نثر نویسنده از منابع خود

از ویژگی های کتاب تأثیرپذیری نثر نویسنده از منابع است، چنان که با رونویسی از جغرافی نویسان مسلمان همواره افعال را با زبان و زمان حال آورده و در نتیجه، خواننده با

مطالعه این کتاب تصور می‌کند که هنوز در قرن‌های نخستین اسلامی زندگی می‌کند (بنگرید به شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۳۴-۴۰، ۶۶-۶۷، ۹۰-۱۱۱، ۲۳۴). حتی در مواردی نیز عین جملات منابع خود را بدون نشانه نقل قول، یعنی (۰)، آورده و در نتیجه نثر وی بیش از پیش تحت تأثیر منابع خود قرار گرفته است (همان: ۶۶-۶۷).

۴. کاستی‌های محتوایی

مطالعه متن کتاب وجود برخی کاستی‌های محتوایی را نشان می‌دهد که به ترتیب ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱.۴ ابهام در مسئله و در نتیجه ناهماهنگی عنوان و محتوا

در میان پژوهش‌گران هنوز در خصوص مواد مورد مطالعه در جغرافیای تاریخی توافقی نیست. مؤلف نیز از ارائه بحثی مقدماتی درباره جغرافیای تاریخی و فهم خاص خود از این مفهوم دریغ ورزیده‌اند. بنابراین، کتاب با ابهام در مسئله و روش مواجهه است. تأمل در کتاب نشان می‌دهد که از نظر مؤلف جغرافیای تاریخی «بررسی تطور و تحول مسائل مورد مطالعه علم جغرافیا در یک مکان جغرافیایی معین و در یک مقطع زمانی خاص» است. این‌گونه تعبیر از جغرافیای تاریخی گرچه پذیرفتنی است، مؤلف را ملزم می‌سازد تا دوره زمانی و مکان جغرافیایی مورد مطالعه خود را معرفی کند. نویسنده این کتاب نیز به همین علت عنوان فرارود را افزوده است، اما تعریف دقیقی از آن ارائه نمی‌کند. در برخی جاها (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۱-۷۳، ۲۹۰-۲۹۱)، فرارود را بر همه سرزمین‌های واقع در شمال و شرق جیحون و دریای مازندران، از ولگا تا ایرتیش و سیبری و بخش‌هایی از چین، تعمیم می‌دهد، ولی در جاهایی دیگر (همان: ۲۴-۲۶، ۲۸۴-۲۸۹)، با تعیین مرزهای بین اسلام و کفر، در عمل دامنه فرارود را به نواحی غرب سیحون محدود می‌کند.

هم‌چنین، محدوده زمانی مورد بحث نیز مبهم است. قرن‌های نخستین از ابتدای ورود اسلام به ایران تا ابتدای حکومت سلجوقیان را در بر می‌گیرد، ولی نویسنده حاضر مواردی از مسائل جغرافیایی دوره سلجوقیان را نیز آورده است (همان: ۱۱۸-۱۱۹). از سویی، موارد متعددی از مسائل پیش از اسلام (همان: ۱۲۰-۱۹۴، ۱۹۶-۲۱۰) را نیز آورده است. در حالی که درباره شرایط فرهنگی و مذهبی منطقه در دوره اسلامی بسیار اندک سخن رانده

است (همان: ۱۹۴-۱۹۵، ۲۱۰-۲۲۶). چنان‌که در فصل ۱۰۵ صفحه‌ای «جغرافیای فرهنگی» فقط ۱۹ صفحه (به عبارت بهتر، فقط ۱۸ درصد مطالب فصل) به شرایط فرهنگی منطقه در قرن‌های نخستین اسلامی اختصاص داده شده است.

به لحاظ روش گردآوری اطلاعات و نحوه ارائه موضوع، این کتاب از دو بخش کاملاً مجزا و نامرتبط با یکدیگر ترکیب و تدوین شده است، در حالی که چهار فصل جغرافیای طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی (همان: ۱۳-۱۱۹، ۲۱۶-۲۷۰، ۲۷۴-۳۰۰) را براساس متون جغرافیایی اسلامی تدوین کرده، فصل سوم یعنی «جغرافیای فرهنگی» (همان: ۱۲۰-۲۱۵) و چهار صفحه آغازین فصل پنجم (همان: ۲۷۰-۲۷۳) را براساس تحقیقات اروپایی تنظیم کرده است.^۱ بدان معناست که بیش از ۶۶ درصد کتاب براساس متون جغرافیایی اسلامی و ۳۳ درصد براساس تحقیقات جدید تنظیم شده است، ولی هیچ تلاشی برای تطبیق این دو انجام نگرفته است. این روش در خصوص قوم ایغور به اوج می‌رسد، زیرا از سویی همه داده‌های متون جغرافیایی اسلامی درباره تغزرها (همان: ۶۲-۶۴، ۲۸۸، ۲۹۰) و از سویی دیگر، داده‌های تحقیقات جدید درباره ایغورها (همان: ۱۵۵، ۱۷۷-۱۸۰) را به تناسب موضوع در جای جای کتاب خود نقل کرده است. در حالی که سرزمین ایغورها با تغزرها یکی است و به احتمال، این دو قوم برهم منطبق‌اند (۱۰: Golden)، ولی نویسنده به این امر توجهی ندارد.

از این رو، فصل جغرافیای فرهنگی که براساس یافته‌های باستان‌شناسی تنظیم شده، علاوه بر آن‌که با دو سوم مطالب کتاب هماهنگ نیست، دعاوی خاورشناسان اروپایی را تکرار می‌کند. بنابراین، ضمن آن‌که بحث مؤلف را از محدوده زمانی قرن‌های نخستین اسلامی فراتر برده، مؤلف را به بلندگوی تبلیغاتی مستشرقان تبدیل کرده است که هم‌صدا با آن‌ها پیوند فرهنگی میان ایران ساسانی و فرارود را منکر می‌شود و این با هدف اولیه مؤلف در تأکید بر یک‌پارچگی فرهنگی فرارود با ایران تعارض کامل دارد.

چنان‌که اشاره شد، در حدود ۶۶ درصد مطالب کتاب براساس گفته‌های جغرافی‌نویسان مسلمان تنظیم شده است. از آن‌جاکه اکثر جغرافی‌نویسان مسلمان فقط نواحی غرب سیحون را توصیف کرده‌اند و مؤلف نیز فقط گفته‌های آن‌ها ذکر می‌کند، ناهماهنگی آشکاری بین عنوان و محتوای کتاب دیده می‌شود که در نتیجه تبیین نکردن مسئله و هم‌چنین نادرستی روش تحقیق است و انتخاب عنوان «اوضاع جغرافیایی فرارود مطابق متون جغرافیایی قرون نخستین اسلامی» برای این کتاب می‌توانست مناسب‌تر باشد.

۲.۴ آشفته‌نویسی و پراکنده‌گویی

از ویژگی‌های متن پژوهشی مطلوب ارائه منظم مطالب و به‌اصطلاح «در چهارچوب سخن‌گفتن» است و این مهم فقط در نتیجه تبیین مسئله حاصل می‌شود. متن حاضر در این زمینه دچار کاستی‌هایی شده که می‌توان آن را به «آشفته‌نویسی یا پراکنده‌گویی» تعبیر کرد. منابع جغرافیایی اسلامی با فاصله زمانی متفاوت تدوین شده‌اند. بنابراین، گزارش آن‌ها از وضعیت مرزها و پراکندگی قبایل ترک پیرامون فرارود با یک‌دیگر متفاوت است (بارتولد ۱۳۹۲: ۵۷-۵۹). سیر گسترش اسلام در منطقه نیز از قرن‌های دیگر تفاوت داشته، ولی مؤلف بدون توجه به این‌ها در تبیین شرایط مرزی فرارود آن‌ها را درهم آمیخته است و با ذکر گزارشی از قرن دوم بلافاصله بعد از یک گزارش مربوط به قرن چهارم سبب آشفتگی در متن شده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۷۵-۲۷۶). هم‌چنین، در متون تاریخی داده‌های فراوانی در دست است که مکمل مناسبی برای متون جغرافیایی به‌شمار می‌روند، ولی نویسنده از این امر غفلت ورزیده است. حتی در جای‌جای کتاب مدعی می‌شود که در منابع تاریخی درباره فرارود چنین و چنان گفته شده، ولی به منابع جغرافیایی ارجاع می‌دهد (همان: ۲۹، ۵۵، ۵۷، ۹۰-۹۱، ۱۰۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۸) در برخی موارد نیز به‌درستی اشاره می‌کند که منابع جغرافیای تاریخی درباره فرارود چنین و چنان گفته‌اند (همان: ۵۴، ۱۷۵، ۲۱۷). بنابراین، آشفتگی‌ای در متن رخ داده که از چند جهت مشاهده می‌شود.

۱.۲.۴ غفلت از ذکر برخی مطالب ضروری

نخستین شکل از آشفتگی متن این است که از ذکر برخی موارد ضروری غفلت کرده است. علاوه بر سکوت مطلق درباره فراگیری فرهنگ و تمدن ساسانی در فرارود، در تشریح رودهای فرارود (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۳۲-۴۲) چند رود را به تفصیل و چند رود دیگر را به اختصار معرفی می‌کند، ولی از رودهای دیگر (بگردیزی ۱۳۶۳: ۵۵۵-۵۶۰، ۵۹۹) به کلی چشم پوشیده است. در شرح رخدادهای طبیعی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۵۲-۵۳)، از تخریب متوالی سقف بناها، آتش‌سوزی‌ها، بیماری‌های واگیردار (نرشخی ۱۳۶۳: ۳۳، ۳۷، ۶۹-۷۰، ۸۹؛ ابن‌اثیر ۱۳۹۹ ق: ج ۸، ۳۹۳؛ همان: ج ۹، ۶۳۷) و فیضان‌رود سغد (نرشخی ۱۳۶۳: ۱۹) غفلت کرده و هم‌چنین، طغیان‌های جیحون را فقط با استناد به مقدسی آورده و از گزارش‌های دیگر منابع خبری به‌دست نمی‌دهد. در بحث قوم‌شناسی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۵۵) نیز از بقایای اقوام سکایی، هپتالی، ماساژت در

فرارود غفلت ورزیده است. در شرح نظام آبیاری در فرارود (همان: ۲۴۰)، این موضوع را فقط به حوضه رود سغد و اطراف اسپججاب محدود کرده و از آن شهرهای چاچ و فرغانه (مقدسی ۱۴۰۸: ۲۱۸، ۲۲۱) غفلت کرده است.

در شرح شکار و ماهی‌گیری (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۴۱-۲۴۳) از داده‌های نرشخی (۱۳۶۳: ۲۱، ۲۶) استفاده نکرده و هم‌چنین، به ذکر شکارگری یغماییان و خرخیزها اکتفا کرده و درباره دیگر اقوام و مناطق ساکت است. در شرح مسیرهای بازرگانی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۴۸-۲۴۹)، از مسیرهای تجاری هفت‌آب و زونگاریه (گردیزی ۱۳۶۳: ۵۹۵-۵۹۷؛ بارتولد ۱۳۹۲: ۳۷-۴۰) و بالتیک (فرای ۱۳۶۳: ۱۰۴-۱۰۵) به‌طور کامل شرح و توضیح نیاورده است. در شرح صنایع، معادن، فراورده‌ها، و بازارهای فرارود (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۴۶-۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۹)، نیز از داده‌های فراوان نرشخی و *حدود العالم* در این‌باره غفلت کرده است. در شرح مطالب مرتبط با پرورش برده (همان: ۲۵۴) از مهم‌ترین منبع در این زمینه، یعنی *سیرالملوک*، غافل مانده است. در فهرست فرمان‌روایان فرارود پیش از اسلام (همان: ۲۷۵)، اولاً از داده‌های *مجموع النواریح و التخصص* (۱۳۸۳: ۴۲۰-۴۲۱) غفلت ورزیده، ثانیاً اسم دهقانان مرو و نسا و طالقان را نیز در فهرست خود آورده، درحالی‌که این سه ناحیه، حتی به تصریح خود مؤلف (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۷۴)، در قلمرو خراسان بودند و مربوط به فرارود نبودند.

۲.۲.۴ ذکر مطالب نامرتب

دومین شکل از آشفتگی در متن، ذکر موارد خارج از محدوده بحث است، چنان‌که مؤلف گزارش وقوع زلزله در فرارود را از قدامه ذکر کرده (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۵۲)، ولی به تصریح قدامه (۱۸۸۹ م: ۲۱۰-۲۱۱) این زلزله در مرو و تخارستان واقع شده است و نه فرارود. در شرح نواحی مسیحی‌نشین فرارود از وندرها یاد می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۸۷) که اصولاً در شمال دریای سیاه می‌زیستند و ربطی با فرارود نداشتند (*حدود العالم* ۱۳۶۲: ۸۷؛ گردیزی ۱۳۶۳: ۵۸۷).

۳.۲.۴ رعایت نکردن ترتیب مباحث و تناقض‌گویی

سومین شکل از آشفتگی در متن ارائه مباحث بدون رعایت ترتیب و در نتیجه تناقض‌گویی است. از جمله، در شرح کوهستان‌های فرارود (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۹)، سطرهای پایانی را به شرح دشت‌ها اختصاص داده و در ذیل بحث مانویت (همان: ۱۸۱)، مطالبی در خصوص

زرتشتی‌گرایی در نواحی جنوب شرقی فرارود آورده است. در جایی از کوه اغراجارت یاد کرده (همان: ۲۸)، ولی در جای دیگر آن را تیان‌شان دانسته است (همان: ۴۲). شرح معادن طلا و نقره (همان: ۲۵۹) و شرح راه‌های ارتباطی (همان: ۲۸۰-۲۸۴) را در ذیل مباحث جغرافیای سیاسی آورده، درحالی‌که بهتر است در فصل جغرافیای اقتصادی مورد مطالعه قرار گیرند.

در تقسیم‌بندی ولایات (همان: ۲۷۸)، کریمینه را هم از آن سمرقند و هم از آن بخارا دانسته و خواننده را سردرگم می‌گذارد. هم‌چنین، فاصله طراز تا کیماک را یک‌بار ۸۰ و باری دیگر ۸۱ روز راه دانسته است (همان: ۶۶، ۲۸۶) و یک‌بار (همان: ۴۲) از روستای حدیثه و در جای دیگر (همان: ۷۰) از دینه‌نو و قریة الحدیثه یاد کرده و در جای دیگر (همان: ۲۸۸) آن را «دهکده تازه» می‌نویسد. در یک‌جا، با استفاده از اصطلاح سرزمین ترکان، بین فرارودیان و ترکان تمایز قائل می‌شود و از وجود شهرهای جند، خواره، و دهنو در قلمرو ترکان غز خبر داده است (همان: ۴۱-۴۲) و در یک‌جا از تسلط غزها بر آن سه شهر خیر داده است (همان: ۷۰، ۲۸۸)، ولی در جای دیگر از غلبه و تسلط خاقان غز بر برخی شهرهای شمالی فرارود خیر می‌دهد (همان: ۷۱).

۳.۴ بی‌توجهی به منابع اصلی و پای‌بندی به شیوه نقلی

شرط لازم در یک تحقیق تاریخی استناد به همه منابع اصلی و ارائه تحلیل و نظر جدید است، ولی در کتاب حاضر این قضیه مغفول مانده، چنان‌که بسیاری از روایات را از یک منبع نقل کرده و از دیگر روایت‌ها غافل مانده است. مؤلف ضمن غفلت از بسیاری منابع ضروری^۲ در اکثر موارد سخن مورخان و محققان را رونویسی کرده و در مواردی حتی علامت نقل قول «» و برخی موارد حتی نام مأخذ را هم نیاورده است (شجاعی‌مهر ۱۳۹۲: ۲۴-۳۰، ۳۳، ۴۰، ۴۵-۴۶، ۶۸-۶۹، ۹۷، ۹۹-۱۲۵، ۱۳۶، ۲۳۱، ۲۵۵).

۴.۴ بی‌توجهی به پیشینه تحقیق

مستشرقان فراوانی دربارهٔ ماوراءالنهر تحقیق و پژوهش کرده‌اند، اما نویسندهٔ این کتاب ضمن غفلت کامل از آثار پری‌تساک، باسورث، آقاجانوف، کاهن، سومر، و تعلیقات مینورسکی بر *طبایع الحیوان* از موارد دیگر نیز که نامشان را در آغاز کتاب (شجاعی‌مهر ۱۳۹۲: ۹-۱۰) و در فهرست مأخذ (همان: ۳۰۷) آورده، بهره لازم را نبرده است. چنان‌که از

تحقیقات جغرافیایی بارتولد (۱۳۵۲: ج ۱، ۱۶۷-۳۹۹) فقط یکبار (همان: ۳۷، پانوش ۷) استفاده کرده و از کتاب لسترنج نیز که آن را «گزارش تحلیلی مختصر» قلمداد کرده (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۹) بهره لازم را نبرده است.^۳

۵.۴ بهره‌بردن از ابزار لازم برای تفهیم بهتر مطالب

توجه به ماهیت آموزشی کتاب و موضوع جغرافیایی آن ارائه نقشه را ضرورت می‌بخشد، ولی مؤلف از این امر خودداری ورزیده است. هم‌چنین، کتاب نمایه یا فرهنگ اعلام شامل اسامی اشخاص، اماکن، و اصطلاحات ندارد.

۶.۴ وجود اغلاط تاریخی

در سراسر کتاب، مطالبی به اشتباه آمده که در ادامه، فقط به برخی از این موارد اشاره می‌شود. مؤلف با استناد به ادیسی عبور رود جیحون از میان شهر خوارزم را گزارش می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۳۷). نخست، ادیسی (بی تا: ج ۲، ۶۹۶) این گزارش را برای گرگانج و نه خوارزم آورده است. دوم، خوارزم نام ناحیه است و نه نام شهر (اصطخری ۱۹۲۷: ۲۹۹؛ قزوینی بی تا: ۵۲۵). کرسی شرقی ناحیه خوارزم با نام کاث در شرق جیحون قرار داشت که دارالاماره کهن آن موسوم به قلعه پیل (بعدها منصوره) بر اثر فیضان آب ویران شده بود (ابوریحان بیرونی ۱۹۲۳: ۳۵) و کرسی غربی آن گرگانه (= جرجانیه، گرگانج، اورگنج) در سمت جنوبی جیحون بود که در قرن چهارم اهمیت یافت و تا زمان حمله مغول مرکزیت واحه خوارزم را داشت (یاقوت حموی ۱۳۹۷ ق: ج ۲، ۳۹۵).

مؤلف خلخیه یا خرلخی را از شهرهای ترکان می‌داند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۴۱)، در حالی که خرلخیه به همه نواحی شرق سیحون گفته می‌شد که ایلات قرق در آن بیلاق و قشلاق می‌کردند و نویسنده خود نیز در جای دیگر به این حقیقت اذعان دارد (همان: ۶۲، پانوش ۲). در توضیح آب‌های زیرزمینی، فقط شرح درختان کوتاه‌ریشه را آورده و از این طریق وجود آب زیرزمینی را به‌زعم خود اثبات می‌کند (همان: ۴۳). در حالی که رویش درختان کوتاه‌ریشه فقط می‌تواند نشان دهد که در آن نواحی سنگ بستر با سطح زمین فاصله زیادی ندارد و این به‌هیچ‌وجه نشانه فزونی آب زیرزمینی نیست. با استناد به ابن‌خردادبه، یکی از نام‌های دریای خوارزم را دریای جرجان دانسته است (همان: ۴۴). از آن‌جا که هیچ‌یک از متون جغرافیایی کهن دریای خوارزم را با نام جرجان ثبت نکرده و

این نام را برای نامیدن دریای مازندران به کار برده‌اند (حدود العالم ۱۳۶۲: ۱۴؛ ابن‌رسته ۱۸۹۲: ۸۹؛ ابن‌فقیه ۱۸۸۵: ۷، ۲۹۶). حتی ابن‌خردادبه (۱۸۸۹: ۱۲۴، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۷۵) نیز این نام را برای دریای مازندران ذکر کرده است. بنابراین، ابن‌خردادبه (همان: ۱۷۳) فقط در یک‌جا مدعی شده که رود جیحون به دریای جرجان می‌ریخته است. پیداست که ابن‌خردادبه در تعیین مسیر جیحون دچار سهو شده و این بدان معنا نیست که نام دیگر دریای خوارزم دریای جرجان باشد. در دو صفحه (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۳۷، ۴۴)، با استناد به ابن‌فقیه، نام دیگر دریای خوارزم را «دریای خراسان» دانسته است که به تصریح جغرافی‌نویسان (مسعودی ۱۴۲۱: ۶۹؛ یاقوت حموی ۱۳۹۷: ج ۱، ۳۴۲-۳۴۳) درست نیست. ابن‌فقیه (۱۸۸۵: ۷، ۲۷۱)، نیز نام «دریای خراسان» را برای توصیف «دریای مازندران» استفاده کرده است. درست است که ابن‌فقیه (همان: ۳۲۴) فقط یک‌بار از این عنوان استفاده کرده، ولی تعمق در نوشته او نشان می‌دهد که در این مورد دچار اشتباه شده است.

در جایی از ریختن رودهای جیحون، سیحون، برک، و ایلاق به دریای خوارزم خبر می‌دهد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۴۵). علاوه بر تناقض این سخن با ادعای دیگر نویسندگان (همان: ۴۱)، دو رود اخیر شعباتی از سیحون (نه رود مستقل) هستند و هیچ‌گاه به صورت جداگانه به دریای خوارزم نمی‌ریخته و نمی‌ریزند (بارتولد ۱۳۵۲: ج ۱، ۳۷۹-۳۹۰). در جایی با استناد به ادیسی از دریاچه «غاغان» نام برده است و آن را با ایسی کول تطبیق می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۴۵). اولاً ابعادی را که ادیسی (بی‌تا: ج ۲، ۷۱۲) برای دریاچه غاغان نوشته با ابعادی که برای ایسی کول ثبت شده (ابن‌بکران ۱۳۴۲: ۳۷؛ گردیزی ۱۳۶۳: ۵۹۹) هیچ شباهتی ندارد. دیگر این‌که ادیسی دریاچه غاغان را در قلمرو کیماکان دانسته، ولی ایسی کول در قلمرو اتحادیه قرلق قرار داشته (بنگرید به بارتولد ۱۳۹۲: ۳۴-۴۲) و در نتیجه نمی‌توان آن دو را برهم تطبیق کرد.

در این کتاب، از دریاچه توزکوک نام برده شده است و نویسنده آن را با بالخاش تطبیق می‌دهد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۴۶). نخست این‌که نام صحیح آن توزکول است. دیگر آن‌که تقریباً مربع‌شکل و محل تأمین نمک ساکنان منطقه (= ایلات قرلق) بود (حدود العالم ۱۳۶۲: ۱۵، ۸۲) که با آب شیرین شکل مستطیلی و مساحت دریاچه بالخاش تناسبی ندارد (راهنمای کشورهای مستقل ۱۳۷۸: ۱۱۰). علاوه بر آن، منطقه مذکور در حدود ۴۸۰۰۰ دریاچه دائمی و فصلی دارد (همان) که اسامی کهن هیچ‌یک دانسته نیست و به سادگی نمی‌توان انطباق توزکول با بالخاش را نتیجه گرفت. هم‌چنین، نویسنده از

دیگر دریاچه‌های دیگر منطقه هم چون یلدوزکول و ترنک‌کول (سونگ‌کول) (کاشغری ۱۳۳۳-۱۳۳۵ ق: ج ۳، ۹۹، ۲۷۳) غفلت ورزیده است.

با استناد به مسعودی شرح مفصلی از طغیان جیحون آورده شده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۵۲)، درحالی‌که توصیف مسعودی (۱۴۲۱: ۷۴) درباره سیحون است و هیچ ربطی به جیحون ندارد. البته به استناد نرشخی (۱۳۶۳: ۲۷) در طغیان فصلی جیحون تردیدی نیست، اما نویسنده به این روایت توجهی نداشته است. هم‌چنین، نویسنده به عدم وقوع خشک‌سالی در فرارود ادعا کرده (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۵۲)، درحالی‌که گزارش نسفی (۱۳۷۸: ۳۴۰) این ادعا را تأیید نمی‌کند. در جایی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۵۴)، نویسنده *حدود العالم* را به صورت قطعی و بار دیگر (همان: ۶۲) با احتمال بسیار از اهالی فرارود دانسته است. صرف‌نظر از تناقض این دو ادعا، اگر در نظر بگیریم که از زندگی نویسنده *حدود العالم* جز آن‌که کتاب خود را در سال ۳۷۲ ق تألیف و به امیرگوزگانان اهدا کرده (رضازاده شفارودی ۱۳۸۷: ذیل مدخل «*حدود العالم*»)، چیزی در دست نیست و هم این‌که گوزگانان در جنوب جیحون قرار داشته (بارتولد ۱۳۹۲: ۷۸-۸۴)، آن‌گاه معلوم می‌شود که ادعای نویسنده بی‌اساس است.

در این کتاب از گروهی با نام هلاوردیان یاد شده و مؤلف آن‌ها را به دو دسته کمیجان و سیلکان تقسیم کرده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۱). اول این‌که هلاورد کرسی منطقه و خش بوده و ساکنان اصلی و خش و هلاورد گروه‌های ایرانی با سبک زندگی یک‌جانشینی بودند (بارتولد ۱۳۵۲: ج ۱، ۱۶۷-۱۶۸). علاوه بر یک‌جانشینان ایرانی، گروه‌های کوه‌نشین دیگر هم چون کمیجیان و کنجینه نیز در نواحی کوهپایه‌ای واقع در شمال و خش، ختلان، و چغانیان حضور داشتند و فقط کمیجیان دو دسته بودند و نه همه هلاوردیان. دوم این‌که سیلاکان نام مکان است و نه قوم (رحمتی ۱۳۹۲: ۲۴-۲۵).

مؤلف بدون ارائه مأخذ و بدون تعیین زمان مدعی می‌شود که تغزغها «پیش‌تر از همه قبایل به نواحی پیرامونی فرارود مهاجرت کرده‌اند» و رئیس آن‌ها را بیغو (بیغو) می‌نامد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۴). تحقیقات جدید خلاف این را نشان می‌دهد (بنگرید به پریساک ۱۳۸۵: ۲۷-۲۸؛ بارتولد ۱۳۹۲: ۵۱، ۵۹-۶۱؛ Bosworth ۱۹۹۷: "Ghuzz"; Cahen ۱۹۹۱: "Karluk"). هم‌چنین، *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۷۶-۷۸) که تنها منبع نویسنده برای توصیف «تغزغها» است، رئیس تغزغ را ملک نوشته و فقط در شرح روستای جملیکت مهتر آن یک ده را بیغو (بیغو) می‌داند و این امر نمی‌تواند به همه تغزغ تعمیم داده شود.

با استناد به گردیزی، رئیس کیماکان بیغو خوانده شده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۶).
باتوجه به تفاوت گزارش دیگر جغرافی‌نویسان (ابودلف خزرچی ۱۴۱۶: ۴۵؛ یاقوت حموی ۱۳۹۷ ق: ج ۳، ۴۴۲) در این باره، پذیرش قول گردیزی بدون ارائه استدلال خالی از اشکال نیست. در شرح احوال قرلق‌ها، با استناد به *حدود العالم* مدعی می‌شود که «در مسابقات اسب‌سواری برنده بوده‌اند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۶). در حالی که *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۸۱) در شرح ایللیاتی بودن قرلق‌ها آورده است که «مردمانی جنگی‌اند و تاختن برنده». هر فرد آشنا به زبان فارسی می‌داند که منظور از «تاختن برنده» تازنده به معنای حمله برنده است (۹۷: ۱۹۸۲ *Hudūd-al-'Aālam*). به عبارت روشن‌تر، مفهوم این جمله آن است که قرلق‌ها گروهی جنگ‌جو بودند که به نواحی اطراف خود تاخت‌وتاز می‌کردند، ولی نویسنده این جمله را وارونه خوانده و آن‌ها را به قهرمانان مسابقات سوارکاری تلقی کرده است. در معرفی کیماک‌ها (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۶۶-۶۸)، ۲۳ بار استناد به منابع آورده که فقط به ۳ منبع است. *حدود العالم* ۴ بار، گردیزی ۵ بار و ادیسی با ۱۴ بار (یعنی بیش از ۶۰ درصد ارجاعات این قسمت) مقام اول دارد. بنابراین، ضمن غفلت از روایات دیگر (ابودلف خزرچی ۱۴۱۶: ۴۵؛ مروزی ۱۹۴۲: ۲۰)، بر ادیسی اتکا دارد که بیش‌تر آنچه برای کیماک نوشته، مربوط به قراختیایان است (بارتولد ۱۳۹۲: ۲۲۳). در شرح احوال تخس‌ها (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۰)، آن‌ها را قبیله‌ای از خرخیزها معرفی می‌کند که براساس *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۸۴) خطاست. مؤلف دوبار (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۰، ۸۳) مدعی می‌شود که غزها در خوارزم زندگی می‌کرده‌اند. علاوه بر تقابل این سخن با دیگر دعاوی خود مؤلف (همان: ۵۹)، این ادعا را مقدسی (۱۴۰۸: ۲۲۸، ۲۳۰) و دیگر جغرافی‌نویسان یا متون جغرافیایی تأیید نمی‌کنند.

هم‌چنین، با نقل مطالبی از جیهانی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۰)، دینه‌نو در ده منزلی خوارزم را دارالملک غزان دانسته و در سطر بعدی همان توصیف را برای قریه الحدیثه از قول ادیسی آورده و آن را دارالملک زمستانی غزها دانسته است. شگفت آن‌که دینه‌نو را به درستی در ده منزلی خوارزم دانسته و قریه الحدیثه را به خطا جزء خوارزم آورده و متوجه نیستند که این هر دو شهر یکی‌اند. در ادامه مطلب با استناد به گردیزی به توصیف غزهای اطراف خوارزم پرداخته (همان: ۷۱)، در حالی که توصیف گردیزی (۱۳۶۳: ۵۶۷-۵۷۲) درباره غزهای ساکن در ترکستان شرقی یا همان ایغورهاست و هیچ ربطی به غزهای اطراف خوارزم ندارد (۲۷۷-۲۶۳: ۱۹۸۲ *Hudūd-al-'Aālam*; Golden ۲۰۰۰: ۱۰).

آورده است که غزها «بیش تر به بازرگانی علاقه مند بوده اند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۱). در حالی که *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۸۶) خلاف آن را می گوید. در ادامه، آورده است که غزها «طیبان را ستایش می کرده و چبشکلن بر جان و مال آنان حاکم بوده» و سپس چبشکلن را جادوگران معنا کرده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۱). متن *حدود العالم* پجشکان یا پژشکان نوشته (۱۹۸۲: ۱۰۰) *Hudūd-al-'Aālam* که تلفظی دیگر از واژه پزشکی است، ولی مؤلف اصطلاح غریب و مجعول چیشکلن را جعل و جایگزین آن کرده است. در ادامه، افزوده که «غزان مردمانی دارای سلاح و ابزار جنگی بوده اند که از جنگ لذت می بردند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۱)، اما در *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۸۶) آمده که «مردمانی اند با سلاح و آلات و دلیری و شوخی اندر حرب» که به معنای تهور، جسارت، و گستاخی در جنگ است، نه لذت بردن.

در انتهای همین صفحه، در شرح قلمرو مجغریها و وندرها با استناد به گردیزی آورده که «سرزمین آنها از جیحون تا دریای روی گسترش داشته است». سپس، آن را اغراق آمیز دانسته و رد کرده است. صرف نظر از خطای ویرایشی، توصیف گردیزی (۱۳۶۳: ۵۸۶-۵۸۷) خلاف آن را نشان می دهد. گردیزی، طبق رسم آن دوره (برای آگاهی از این رسوم، بنگرید به ابن بکران ۱۳۴۲: ۴۵-۵۳)، جیحون را به معنای رود خاص یعنی آمودریا به کار نبرده، بلکه به معنای عام یعنی به مفهوم رود به کار برده است. هم چنین، دقت در داده های گردیزی در مورد ولایت مجغری (گردیزی ۱۳۶۳: ۵۷۸-۵۸۴، ۵۸۷) نشان می دهد که فاصله مجغریها با رود جیحون بسیار زیاد بوده، ولی مؤلف به خطا همه این نواحی را به نام مجغری ثبت کرده و سپس خود وجود چنین قلمرو گسترده ای را برای آنها مستبعد می شمارد. در شرح قبایل ترک فرارود، یک عنوان را برای ترکان کنجینه اختصاص داده (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۲)، در حالی که باتوجه به هیتالی بودن طوایف کنجینه و هم این که هیتالیان نژاد ایرانی داشته اند (رحمتی ۱۳۹۲: ۲۵) و خود مؤلف (۱۳۹۲: ۱۶۳) نیز در جای دیگر آن را پذیرفته، ترک دانستن آنها هیچ اعتباری ندارد. مؤلف طرح نخستین مهاجرت اعراب به خراسان و فرارود را به عثمان و زمان او نسبت داده است (همان: ۷۳)، اما روایات تاریخی (بلاذری ۱۴۲۱: ۳۹۰-۳۹۵، ۳۹۷-۳۹۹؛ طبری ۱۴۱۸: ج ۴، ۵۰۵، ۵۲۱-۵۲۲)، خلاف این را نشان می دهد.^۴ در همین صفحه، دومین موج مهاجرت اعراب به خراسان را در دوره قتیبه می داند که براساس منابع (Gibb ۱۹۷۰: ۲۵) خطاست.

در شرح زبان های فرارود عنوانی را به توضیح زبان ترکی اختصاص داده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۸۰-۸۱)، که براساس منابع (بارتولد ۱۳۹۲: ۴۲-۴۳؛ پریساک

۱۳۸۵: ۲۶-۲۷)، ادعای وی خطا و نوعی تاریخ‌سازی برای ترکان است. هم‌چنین، مؤلف با استناد به ابن حوقل جمعیت بومجکت را ده هزار تن دانسته است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۸۲). در حالی که ابن حوقل (۱۹۶۷: ۵۰۳) از حضور ده هزار مرد خبر داده است و گمان می‌رود که منظور فقط مردان جنگی باشد نه همه مذکران. در جایی، مدعی شده که «ابن حوقل سمرقند را از بالای دارالاماره آن نظاره کرده» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۸۸). هم‌چنین، آورده که «ابن حوقل جهان‌گرد مسلمان در مورد آب‌خوری‌های خیراتی در سمرقند گزارش استثنایی کرده که در منبع دیگری نیامده است» (همان: ۱۰۵). شباهت لفظ به لفظ بین روایت ابن حوقل (۱۹۶۷: ۴۹۴)، اصطخری (۱۹۲۷: ۲۹۰، ۳۱۷؛ اصطخری ۱۳۶۸: ۲۲۸-۲۲۹، ۲۴۷)، و جیهانی (۱۳۶۸: ۱۷۹، ۱۸۷) و هم‌چنین، تأخر زمانی تألیف ابن حوقل (در ۳۶۷ ق) نسبت به اصطخری (در ۳۴۰ ق) درستی هر دو ادعای وی را برتردید می‌کند.

نویسنده مدعی می‌شود که «خیوه دو بخش داشته است بر دو کناره رود و با قایق‌ها از یک سو به دیگر سو می‌رفته‌اند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۸۸). متون جغرافیایی (ادریسی بی‌تا: ج ۲، ۶۹۷-۶۹۸) و تحقیقات جدید (بنگرید به رضازاده شفارودی ۱۳۹۰: ذیل مدخل «خیوه»)، بی‌پایگی ادعای وی را نشان می‌دهند. در جایی، بدون ارائه مأخذ از وجود هفتصد رباط در بخارا خبر داده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۹۷). تا آن‌جا که نگارنده می‌داند در هیچ‌یک از متون تاریخی و جغرافیایی چنین مطلبی یافت نمی‌شود، اما از آن‌جا که منابع وجود ۱۷۰۰ رباط را در اسپبجاب و هفتصد قلعه در واشگرد را گزارش می‌کنند (مقدسی ۱۴۰۸: ۲۱۹؛ یعقوبی ۱۸۹۲: ۲۹۲)، گمان می‌رود که شاید مؤلف قصد توصیف یکی از این دو را داشته، ولی آن را سهوی دست داده است.

بارها از وجود کاریز و آب‌انبار در اُخسیکت خبر می‌دهد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۰۴-۱۰۵، ۲۳۹). توجه به قرارگرفتن شهر اُخسیکت در ساحل سیحون درستی این ادعا را با تردید مواجه می‌کند.

آورده است که «اغلب شهریان در ریض، خانه‌ها و کوشک‌هایی برای خود داشته‌اند» (همان: ۱۱۸). سپس، از فزونی این کوشک‌ها توان‌گری فرارودیان را نتیجه می‌گیرد، در حالی که این کوشک‌ها از آن خاندان‌های اشرافی و توان‌گر بوده (اصطخری ۱۳۶۸: ۲۲۸؛ نرشخی ۱۳۶۳: ۴۲-۴۳، ۷۵) و نمی‌توان ادعا کرد که اغلب شهریان چنین بودند. هم‌چنین، در ذکر کوشک‌های بخارا از کوشک شمس‌آباد نام برده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۱۸)، در حالی که شمس‌آباد در نیمه دوم قرن پنجم هجری ساخته شده و از کوشک‌های قرن‌های نخستین اسلامی نبود (بارتولد ۱۳۵۲: ج ۱، ۲۵۹، ۴۶۰). دوم این‌که شمس‌آباد محوطه‌ای

سلطنتی بود، نه کوشک (نرشخی ۱۳۶۳: ۴۰-۴۱). سوم، تأسیسات وابسته بدان، مانند غروق و کبوترخانه، نشان‌دهنده سنت ترکی قراخانیان بوده و هیچ ربطی به فرارودیان ندارد. در شرح فرهنگ اسطوره و حماسه‌های سنتی، با رونویسی از فرای مدعی است که وجود این سنت‌ها زمینه را برای خلق شاهنامه فردوسی فراهم کرده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۲۴-۱۲۵). فرای (۱۳۷۳: ۳۹۱) این جمله را در توصیف ایران شرقی، شامل همه خراسان بزرگ و فرارود آورده است، ولی از آن‌جا که موضوع مورد بحث وی فرارود است، نقل این مطلب خالی از اشکال نیست. سکاها را بی‌نهایت خرافی می‌داند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۳۲). معلوم نیست این میزان را چگونه اندازه گرفته است؟ مگر چه قدر از عقاید و آداب سکاها آگاهی در دست است؟ می‌توان به وجود برخی عقاید خرافی در باورهای سکاها اشاره کرد، اما بی‌نهایت بودن آن اثبات‌شدنی نیست. تأمل در شرایط زمانی مورد بحث نویسنده نادرستی این سخن را روشن‌تر می‌سازد. سکاها از قرن ششم قبل از میلاد در مرزهای شمال فرارود حضور داشتند (پیرنیا ۱۳۶۲: ج ۱، ۵۵۶؛ همان: ج ۲، ۱۴۵۴) و از اواخر قرن دوم قبل از میلاد، از جیحون نیز گذشتند و در جنوب شرقی خراسان و سیستان اسکان یافتند (فرای ۱۳۷۳: ۲۶۹-۲۷۰، ۲۷۸-۲۷۷، ۲۹۷-۲۹۸). بدیهی است که عقاید این قبایل طی این دوره پانصدساله یکسان نمانده، اما نویسنده به تحول عقاید این قبایل در گذر زمان توجه ندارد.

با استناد به فرای، از ترویج دادگاه در ایران شرقی به منزله نتیجه رواج فرهنگ یونانی در آن منطقه سخن می‌راند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۳۸) که گزارش فرای (۱۳۷۳: ۲۴۹) و منابع تاریخی دیگر (اومستد ۱۳۷۲: ۱۶۲-۱۸۲) خلاف آن را نشان می‌دهد. از کتیبه قره‌بلاساغون یاد می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۵۵)، ولی قره‌بلقاسون (قره‌بلقاسون) کرسی دولت ایغوری در منطقه اورخون در مغولستان (گروسه ۱۳۶۸: ۱۵، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۴۲۰-۴۲۱؛ "Orkhon" ۱۹۹۵: Bosworth) با بلاساغون به منزله یکی از شهرهای بزرگ منطقه هفت‌آب (زکی ولیدی ۱۳۷۶: ذیل مدخل «بلاساغون»؛ "Balasagun" ۱۹۸۸: Bosworth) با یک‌دیگر فرق داشتند و ساخت نام جدید قره‌بلاساغون از ترکیب این دو اسم خطاست.

مؤلف با استناد به فرای مدعی می‌شود که هیتالیان «در قرن پنجم میلادی مرزهای شرقی ایران را میدان تاخت‌وتاز قرار داده و کوشانیان را برانداختند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۶۳)، اما در نقل سخنان فرای (۱۳۷۳: ۳۶۱) جانب امانت را رعایت نکرده و در نتیجه تسلط ساسانیان بر ایران شرقی (لیتوینسکی ۱۳۷۶: ۳۵۰-۳۵۲؛ مشکور ۱۳۶۴: ج ۱، ۱۸۷؛ همان: ج ۲، ۲۰۷۸؛ کریستن‌سن ۱۳۷۰: ۳۲۰، ۳۳۰-۳۳۴، ۳۹۵-۳۹۷) را منکر شده که خطای آشکار

است. ضرب سکه‌های کوشانی - ساسانی (فرای ۱۳۷۳: ۳۶۳) و تقلید از نقوش سکه‌های ساسانی در فرارود تا قرن چهارم هجری (همان: ۵۶۰؛ فرای ۱۳۶۳: ۴۵-۴۷)، که مؤلف (۱۳۹۲: ۱۵۴، ۲۹۳) نیز دوبار به آن اشاره کرده است، خود بهترین گواه بر نفوذ سیاسی ساسانیان بر ماوراءالنهر است.

در شرح اوضاع مذهبی، از کفرآمیز تلقی کردن اندیشه‌های زردشتی در ایران شرقی توسط تاریخ‌پژوهان خبر داده (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۶۶)، ولی منبع وی یعنی گفته‌های فرای درباره قیام‌های بعد از قتل ابومسلم است و نتیجه‌ای که از آن گرفته با هیچ معیار علمی سازگار نیست. مؤلف نوشته است که ابن‌فقیه کیش بیش‌تر ترکان فرارود را آیین زندیقان دانسته است (همان: ۱۸۱). از آن‌جا که این نسبت فقط برای ایغورها (یا تغزغز) ذکر شده (ابن‌فقیه ۱۸۸۵: ۳۲۹)، تعمیم آن به اکثریت قبایل ترک خطاست. در جایی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۸۶-۱۸۷) هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان زردشیان و مسیحیان و صابئیان در روستاهای سردسیر سغد را ادعا می‌کند که طبق *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۷۷) خطاست. نحوه اسلام‌پذیری اهل فرارود را از ابن‌فقیه نقل می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۹۴)، درحالی‌که ابن‌فقیه (۱۸۸۵: ۳۱۷) آن را درباره خراسان آورده است. دیگر این‌که ویژگی‌های اعتقادات اسلامی «فرارودیان و ترکان نومسلمان» را دسته‌بندی می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۱۹۴-۱۹۶). درحالی‌که در قرن‌های نخستین اسلامی، هنوز ترکان مسلمان نشده‌اند و تنها در اواخر قرن چهارم هجری برخی از آن ایلات به اسلام روی آوردند. بنابراین، درکنار هم گذاشتن ترکان نومسلمان با اهالی فرارود درست نیست. هم‌چنین، با استناد به مقدسی از سستی مردم بخارا در نماز و جماعت خبر داده است (همان: ۲۲۶)، درحالی‌که مقدسی (۱۴۰۸: ۲۲۴) خلاف آن را نشان می‌دهد.

در شرح موقعیت تجاری فرارود، سرزمین‌های شمالی آن ناحیه را با عنوان «سرزمین روس‌ها» خوانده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۲۷، ۲۴۳) که براساس منابع (گردیزی ۱۳۶۳: ۵۷۸-۵۹۳؛ مروزی ۱۹۴۲: ۲۰-۲۴) و تحقیقات جدید (شانی‌نوف ۱۳۸۳: ۸-۱۱)، در قرن‌های نخستین اسلامی هنوز روس‌ها در موقعیتی نبودند که این سرزمین به نام آن‌ها خوانده شود.

مؤلف (۱۳۹۲: ۲۳۰) ختل را به ولایتی در بدخشان معرفی می‌کند. علاوه‌بر تناقض این سخن با دیگر گفته‌های مؤلف (همان: ۲۲۹)، با متون جغرافیایی نیز در تعارض است (دراین‌باره، بنگرید به یعقوبی ۱۸۹۲: ۲۹۲؛ ابن‌رسته ۱۸۹۲: ۹۲-۹۳).

مطالبی درباره تجارت برده در دوران فرارود پیش از اسلام آورده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۵۲-۲۵۳)، ولی هیچ‌یک از منابع مرتبط با ایران باستان آن را تصدیق نمی‌کنند. یکی از شاخه‌های سیحون را رود «ترک»، بدون حرکت‌گذاری، نوشته (همان: ۲۵۷) که ممکن است با رود ترک، در غرب دریای مازندران، اشتباه شود (Barthold and Bosworth ۲۰۰۰: "Terek"). نام درست این شاخه از سیحون رود پرگ (= برک، امروزه چرچیک) بود (بارتولد ۱۳۵۲: ج ۱، ۳۷۹، ۳۸۷). در جایی، سیحون را مرز فرارود با ترک‌ها دانسته است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۵۷). این ادعا ضمن تعارض با دیگر دعاوی مؤلف (همان: ۶۱-۸۱)، خطاست، زیرا بخش‌های قابل توجهی از سرزمین‌های ایرانی‌نشین فرارود در شرق رود سیحون قرار داشتند.

یک‌بار با استناد به فرای مدعی است که «در سده‌های سوم و چهارم میلادی [...] نفوذ ترکان در فرارود بسیار افزون گشت» (همان: ۲۷۳-۲۷۴). البته فرای (۱۳۷۳: ۲۶۹) این مطلب را برای آسیای مرکزی و سیبری قبل از هجوم خیون‌ها (هون‌ها) گفته و هیچ ربطی به فرارود ندارد. هم‌چنین، مطابق اسناد و مدارک در دست (رضا ۱۳۸۴: ۴۷-۶۶، ۸۳-۹۸)، افزایش نفوذ ترکان در فرارود از نیمه دوم قرن ششم میلادی به بعد است و سه قرن جلوتر بردن این نفوذ خطاست.

در ادامه مطلب، مدعی می‌شود که «نظام حکومتی فرارود پیش از اسلام دارای استقلال سیاسی بوده و دولت‌شهرهای فرارود در فراسوی جیحون نسبت به حکومت مرکزی ایران کاملاً مستقل عمل می‌کردند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۷۴). پیداست که هم با قاطعیت و هم به‌صورت مطلق استقلال سیاسی فرارود از ایران را در عهد باستان نتیجه گرفته است، ولی روایت *حدود العالم* (۱۳۶۲: ۸۸-۸۹) چنین مطلبی را تصدیق نمی‌کند. هم‌چنین، مطابق مستندات روشن تاریخی (گیرشمن ۱۳۷۹: ۳۵۹-۳۶۱، ۳۶۵؛ فرای ۱۳۶۳: ۹۱-۱۱۸)، خراسان و ماوراءالنهر از نظر سیاسی یک‌پارچه بودند و فقط از زمان غلبه ترکان در ۵۶۰ م تا فتح ماوراءالنهر در ۷۱۰ م، در حدود یک‌ونیم قرن، پادشاه هر دو ناحیه از هم جدا بودند. این زمان کوتاه را به بیش از پانزده قرن تاریخ باستان تعمیم‌دادن نمی‌تواند درست باشد.

در جایی مدعی می‌شود که بخارا «در دوره فتوح مهم‌ترین شهر فرارود محسوب گردیده و به‌شدت از آن دفاع شده است» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۷۹). روایات دیگر منابع آن را تأیید نمی‌کند. دیگر این که در این جمله معلوم نیست دفاع در مقابل چه کسی صورت گرفته است. سوم این که فرای آورده است: «به‌هنگام فتوحات اعراب شهر بخارا مهم‌ترین شهر **واحه** بوده است» (۱۳۶۳: ۳۱). بنابراین، به‌نظر می‌رسد که نویسنده بدون ذکر مأخذ

این سخن را به این صورت تحریف کرده است. مؤلف (۱۳۹۲: ۲۸۵) با استناد به جیهانی مدعی است که در فرارود «هر مردی بین صد تا چهارصد چهارپا داشته است»، ولی در این نقل قول به دو خطا دچار شده است: یکی این که شماره صفحه مورداستناد را خطا نوشته و دیگر این که جیهانی آورده است که «مردی باشد که او را صد چهارپای تا پانصد نیز باشد». با استناد به مقدسی، مدعی می‌شود که «خاقان ترک همیشه برای والی اسپبجبا پیشکش‌ها می‌فرستاده است» (همان: ۲۸۷). این سخن به صورت مطلق خاقان ترک را در همه ایام خراج‌گزار والی اسپبجبا می‌داند که درست نیست، زیرا نخست فقط در زمان حیات مقدسی چنین بوده و دیگر آن که اسپبجبا در سال ۲۲۵ ق فتح شده (رحمتی ۱۳۹۲: ۵۸) و پیش از آن جزء قلمرو اسلامی نبود. سوم آن که «خاقان» لقب فرمانروایان گوک‌ترک در هفت‌آب بود که از زمان جنگ طراز در سال ۱۳۴ ق منقرض شده بودند (بارتولد ۱۳۹۲: ۲۷-۳۳). چهارم، مقدسی (۱۴۰۸: ۲۲۰) به صراحت آورده است که حکمران ترکمان شهر کوچک اردوا (= اردو) به والی اسپبجبا پیشکش می‌فرستد. بدیهی است که این حکمران ترکمان فرمانروای (= خاقان) همه ترکان نبوده است. شگفت آن که بلافاصله دیوار قلاص را، که برای جلوگیری از حمله ترکان ساخته شده بود، توصیف می‌کند (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۷). این تناقض‌گویی پرسشی را در پی دارد که اگر والی اسپبجبا آن قدر قوی بود که خاقان ترک‌ها را خراج‌گزار خود کند، چگونه به دیوار قلاص پناه برده بود.

در شرح مرزهای فرارود با ترکان، یک عنوان را هم به تشریح مرز چاچ اختصاص داده و بلافاصله در عنوان دیگری به تبیین مرز فاراب پرداخته است (همان: ۲۸۸). تأمل در موقعیت جغرافیایی فاراب نادرستی این تفکیک را نشان می‌دهد. زیرا فاراب در حدفاصل بین چاچ تا خوارزم، یعنی همان مسیری که مؤلف مرز چاچ نامیده‌اند، قرار داشت (بنگرید به لسترنج ۱۳۷۳: ۵۱۵-۵۱۶، نقشه ۹ و ۱۰). در تشریح مرز فاراب فقط پنج جمله آورده (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۸) که علاوه بر بی‌ربطی آن‌ها با یک‌دیگر، براساس روایات ابن‌خردادبه (۱۸۸۹: ۳۱)، ابن‌حوقل (۱۹۶۷: ۵۱۱)، *مجمل التواریخ و القصص* (۱۳۸۳: ۴۲۰) واجد اغلاط تاریخی فاحش است. هم‌چنین آورده است که «ترکان خرلخی از طرف شمال بر دریای خوارزم احاطه داشتند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۸)، اما آگاهی‌های در دست (رحمتی ۱۳۹۲: ۵۴-۵۶) نادرستی این ادعا را نشان می‌دهند. در شرح مرز اوزکند، آورده که «در پیرامون اوزکند، هفت روستای ترک‌نشین بوده که مسلمانان آن‌ها فتح کردند» (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۹). صرف‌نظر از ایراد دستوری و ابهام در زمان فتح آن، منابع بی‌پایگی این ادعا را نشان می‌دهند (برای نمونه، بنگرید به اصطخری ۱۳۶۸: ۲۶۷).

در ادامه همین مطلب، میان‌رودان را «روستایی در نزدیکی خیلام» آورده است (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۹)، در حالی که آن‌جا نام ناحیه بوده (بارتولد ۱۳۵۲: ج ۱، ۳۶۸) و روستا نامیدن آن سهوی آشکار است. هم‌چنین، توصیف او درباره مرز نوشجان (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۹)، علاوه بر عدم ارتباط با فرارود، واجد اغلاط فاحش است. اول، مکان نوشجان را در خُتَن و آن را مقر خاقان ترکان می‌داند، ولی برطبق اسناد و منابع هر دو ادعا خطاست (برای نمونه، بنگرید به کریمی ۱۳۸۹: ذیل مدخل «ختن»). دوم، در آن دوره اصولاً این ناحیه در قلمرو اسلامی نبوده است. سوم، از وجود بیست‌هزار مرزبان در نوشجان خبر داده که نامشان در دیوان ثبت و هر ده تن آن‌ها را با صد ترک قرلق برابر دانستند، ولی روایات حدود العالم (۱۳۶۲: ۸۳) و قدامه (۱۸۸۹: ۲۰۶، ۲۰۹) نادرستی آن را نشان می‌دهد.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود، به‌رغم اهمیت موضوع و نوآوری در انتخاب و نحوه ارائه موضوع، به‌علت روش مندنبودن به‌صورت علمی در ارائه مطلب و استناد به منابع، هیچ‌یک از شروط لازم را به‌منظور کتاب درسی دانشجویی و متنی علمی و پژوهشی ندارد و در هریک از این ابعاد کاستی‌هایی دارد که از آن جمله می‌توان به ناهماهنگی عنوان و محتوا، نداشتن شیوه علمی در تدوین و ارجاع، بی‌توجهی به پیشینه تحقیق، پای‌بندی به تاریخ‌نگاری نقلی و فقدان تحلیل، آشفته‌نویسی و پراکنده‌گویی، فهم ناصحیح از متون تاریخی، و در نتیجه اغلاط مضمونی اشاره کرد و با این وضع نمی‌تواند کتاب درسی دانشگاهی تلقی شود و در عرصه پژوهشی نیز درخور بهره‌بری نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. استثنای این قاعده است که در بخش جغرافیای اقتصادی (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۹۲-۲۹۵)، یک‌بار به مطالعات سغدی و هشت‌بار به داوودف ارجاع داده است.
۲. آثار یاقوت حموی، سمعانی، ابوذلف خزرچی، محمد بن نجیب بکران، ابن‌فضلان، زکریا قزوینی، مجمل التواریخ و القصص، رشیدالدین، بیرونی، مروزی، کاشغری، نسفی، عبدالغافر فارسی، خوارزمی، ابن‌خلکان، ابن‌فوطی، ابوالحسن بیهقی، ثعالبی، عوفی قوتاد غوبیلیق، تذکره بغراخانی، ابن‌ندیم، و جوامع الحکایات و لوامع الروایات از این جمله‌اند. مؤلف از برخی متون دیگر نیز که ظاهراً بهره برده، از آگاهی‌های آن‌ها استفاده لازم را نکرده و به یک یا دو ارجاع سطحی و کم‌اهمیت اکتفا کرده است. برای مثال، یاقوت حموی، بزرگ‌ترین جغرافی‌نویس عالم

اسلام، اطلاعات جغرافیایی مفصلی درباره نواحی مختلف قلمرو اسلامی، به‌ویژه ماوراءالنهر، آورده، ولی مؤلف فقط یک‌بار (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۴) و برای استقرار عرب‌ها در خراسان پیش از قتیبه به وی ارجاع داده است.

۳. چنان‌که در متن فقط ده بار به آن ارجاع داده، شش بار فقط برای نام رود جیحون و شعبات آن یک مورد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۳۷، پانوش ۵) برای نام قدیم کشک دریا، یک مورد (همان: ۳۸، پانوش ۱) برای نام امروزی رود سغد، یک مورد (همان: ۴۱، پانوش ۳ و ۴) برای نام امروزی شعبات سیحون، و یک مورد (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۲۸۳، پانوش ۶) برای تطبیق نوشجان با خُتن به آن استناد کرده است.

۴. نویسنده تلاش‌های زیاد بن ابیه در این باره را نادیده گرفته است و این امر زمانی شگفت‌آورتر می‌نماید که بدانیم وی در تدوین سه صفحه مربوط به ویژگی‌های اقوام عرب فرارود سه بار (شجاعی مهر ۱۳۹۲: ۷۳، پانوش ۴؛ همان: ۷۴، پانوش ۱، ۷) به شعبان ارجاع داده است. درحالی‌که شعبان شرح دقیقی از دلایل و چگونگی مهاجرت و استقرار دائمی اعراب در خراسان به فرمان زیاد بن ابی سفیان آورده است (شعبان ۱۳۸۶: ۴۸-۵۰).

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۹۹ ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲)، *جهان‌نامه*، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران: ابن سینا.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۶۷)، *صورة الارض*، لیدن: بریل.
- ابن خردادبه، عبیدالله (۱۸۸۹)، *المسالك و الممالک*، به کوشش یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲)، *الأعلاق النفیسة*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فقیه، احمد بن محمد همدانی (۱۸۸۵)، *مختصر البلدان*، تصحیح یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابودلف خزرگی، مسعر (۱۴۱۶)، *رسالة الاولى*، تحقیق سعید مرین عسیری، عربستان: مکتبه الملک فهد الوطنیة.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد (۱۹۲۳)، *الأثار الباقیة عن القرون الخالیة*، تصحیح ادوارد زاخاو، لایپزیک.
- ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد (بی تا)، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷)، *مسالك الممالک*، به کوشش یان دخویه، لیدن: بریل.
- اومستد، ا.ا. (۱۳۷۲)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- بارتولد، و. و. (۱۳۹۲)، *تاریخ هفت‌آب*، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۲)، *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۱)، *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود در بوته نقد ۱۸۳

پریتساک، امیلیان (۱۳۸۵)، «فروپاشی امپراتوری اغوز ییغو»، ترجمه محسن رحمتی، پژوهش‌نامه تاریخ دانشگاه آزاد بجنورد، س ۱، ش ۴.

پیرنیا، حسن (۱۳۶۲)، *ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب.

جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه کهن فارسی، تصحیح فیروز منصوری، تهران: به‌نشر.

حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.

راه‌نمای کشورهای مستقل مشترک المنافع و جمهوری‌های بالتیک (۱۳۷۸)، تهیه و تدوین گیتاشناسی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.

رحمتی، محسن (۱۳۹۲)، «گسترش اسلام در قلمرو قرلق‌ها»، فصل‌نامه پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۵، ش ۱.

رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۴)، *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی.

رضازاده شفاوردی، معصومه (۱۳۸۷)، *دانش‌نامه جهان اسلام*، ج ۱۲، ذیل مدخل «حدود العالم»، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

رضازاده شفاوردی، معصومه (۱۳۹۰)، *دانش‌نامه جهان اسلام*، ج ۱۶، ذیل مدخل «خیوه»، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

زکی ولیدی، طغان (۱۳۷۶)، *دانش‌نامه جهان اسلام*، ج ۳، ذیل مدخل «بلاساغون»، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

شانی‌نوف، ن. بریان (۱۳۸۳)، *تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر*، ترجمه خان‌بابا بیانی، تهران: دانشگاه تهران.

شجاعی‌مهر، حسن (۱۳۹۲)، *درآمدی بر جغرافیای تاریخی فرارود در سده‌های نخستین اسلامی*، تهران: سمت.

شعبان، م. ا. (۱۳۸۶)، *فراه‌مدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان*، ترجمه پروین ترکمنی آذر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۸)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق عبدالله علی مهنا، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۳)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.

فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۷۳)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.

قدامة بن جعفر (۱۸۸۹)، *النخراج*، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.

قزوینی، زکریا بن محمد (بی‌تا)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دارصادر.

کاشغری، محمود بن محمد (۱۳۳۳-۱۳۳۵ ق)، *دیوان اللغات التترک*، تصحیح معلم رفعت، استانبول: مطبعة عامرة.

کریمی، اصغر (۱۳۸۹)، *دانش‌نامه جهان اسلام*، ج ۱۵، ذیل مدخل «ختن»، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- لسترنج، گای (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- لیتوینسکی، ب. الف. (۱۳۷۶)، *طلوع ساسانیان؛ تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی (کتابی از یونسکو)*، ترجمه صادق ملک‌شهمیرزادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۸۳)، *تصحیح ملک‌الشعراى بهار*، تهران: دنیای کتاب.
- مروزی، شرف‌الزمان (۱۹۴۲)، *منتخبات طبایع الحیوان*، انتخاب مینورسکی، لندن: بی‌نا.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: شركة العالمية للكتب.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۴)، *تاریخ سیاسی ساسانیان*، تهران: دنیای کتاب.
- مقدسی، احمد بن محمد (۱۴۰۸)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق محمد مخزوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نرشخی، محمد بن جعفر (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر قباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس.
- نسفی، عمر بن احمد (۱۳۷۸)، *القند فی معرفة علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.
- نسفی، عمر بن احمد (۱۴۲۱)، *التنبیه و الاشراف*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله (۱۳۹۷ ق)، *معجم البلدان*، تصحیح فردیناند ووستفالد، بیروت: دارصادر.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۸۹۲)، *کتاب البلدان*، به‌کوشش یان دخویه، لیدن: بریل.

Barthold, V. V. and E. C. Bosworth (۲۰۰۰), "Terek", in: *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. ۱۰, Leiden: Brill.

Bosworth, E. C. (۱۹۸۶), "Balasagun", in: *Encyclopaedia of Iranica*, Ehsan Yarshater (ed.), vol. ۳, London: Routledge and Kegan Paul.

Bosworth, E. C. (۱۹۹۵), "Orkhon", in: *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. ۸, Leiden: Brill.

Bosworth, E. C. (۱۹۹۷), "Karluk", in: *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. ۴, Leiden: Brill.

Cahen, C. L. (۱۹۹۱), "Ghuzz", in: *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. ۲, Leiden: Brill.

Gibb, H. A. R. (۱۹۷۰), *The Arab Conquest Of Central Asia*, New York: AMS Press.

Golden, P. B. (۲۰۰۰), "Toghuzghuz", in: *Encyclopaedia of Islam*, New Edition, vol. ۱۰, Leiden: Brill.

Hudūd-al-'Aālam: The Regions of The World (۱۹۸۲), V. Minorsky (trans.), with the Preface by V. V. Barthold, Bosworth (ed.), London: Cambridge: Taustees of E. J. W. Gibb Memorial.